

استاد محمود شهبابی

پروفسور سیدحسین امین

استاد پیشین کرسی حقوق دانشگاه گلاسگو کالیدونیا - انگلستان
 قاضی اسبق دادگستری ایران - مدعی العموم موقت سابق گلاسگو
 وکیل دادگاه‌های عالی اسکاتلند، ادینبورگ



استاد محمود شهبابی خراسانی

بهره‌مند شدیم.

استاد شهبابی، عضو «شورای عالی فرهنگ» و چندی «حاکم تجدیدنظر» در «محاكم شرع» بود و در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ (سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵)، مجله‌ی ایمان را با زمینه‌ی دینی و اخلاقی منتشر کرد.^۱

گفتیم که استاد شهبابی از ۱۳۱۰ در مدرسه‌ی معقول و منقول تدریس می‌کرد. در ۱۳۴۲ براساس قانونی خاص، استخدام اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها در «گروه‌های آموزشی» متمرکز شد، در دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران نیز هفت گروه آموزشی زیر تشکیل شد:

گنابادی معروف به حکیم خراسانی (برادر شیخ نظام‌الدین گنابادی از استادان مرحوم استاد سیدعلینقی امین، استاد سیدمحمدباقر سبزواری، میرزاآقا فاضل هاشمی و حاج شیخ ولی‌الله اسراری) و محمدحسن فشارکی استفاده کرد و هم در محضر حاج شیخ محمدصادق خاتون‌آبادی در حوزه‌ی درسی که بالاتر از مرحله‌ی درس مجتهدپروور «خارج» بود و به آن «کمپانی» می‌گفتند (حوزه‌ی درسی کمپانی یعنی حوزه‌ی بی که همه‌ی حاضران در اظهار عقیده، تحقیق و استنباط شرکت داشتند و عنوان تعلیم و تعلمی نداشت) و تحت نظر خاتون‌آبادی اداره می‌شد، شرکت جست.

استاد پس از چهار سال اقامت در اصفهان، به قم که با ظهور آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی رونقی تازه یافته بود رفت؛ اما بعد از چند ماه از قم به تهران آمد و در این شهر مقیم شد و از ۱۳۱۰ش در تهران در «مدرسه‌ی معقول و منقول» که در شهریور همان سال از سوی دولت با ضوابط قانونی جدید در مدرسه‌ی سپهسالار تشکیل شد، به تدریس معقول پرداخت و سرانجام در ۱۳۲۰ به عضویت هیأت علمی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران درآمد و به تدریس دروس «اصول» و «قواعد فقه» پرداخت و ما ورودی‌های ۱۳۴۵ دانشگاه تهران دقیقاً چهل سال پیش از محضر پُرفیض ایشان

□ ۱- زیست‌نامه

مرحوم استاد محمود شهبابی خراسانی (۱۳۶۵-۱۲۸۲ش) استاد ما در علم اصول و قواعد فقه در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران بود. وی در چهارم مرداد ۱۳۶۵ بدرود زندگی گفت و مقاله‌ی حاضر به یادبود بیستمین سال درگذشت او به جامعه‌ی فرهنگی، دانشگاهی و حقوقی کشور تقدیم می‌شود.

استاد شهبابی در جمادی‌الاول ۱۳۲۱ق/برابر ۱۲۴۲ش در تربت حیدریه (خراسان) از مادر بزاد. پدرش عبدالسلام نام و شهباب تخلص داشت. در پنج سالگی به رسم فرهنگی آن عهد به مکتب رفت و قرآن آموخت. سپس قبل از آن که به سن بلوغ برسد، به حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد رفت. استاد شهبابی در ادبیات شاگرد میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۴۲-۱۳۰۴ش)، در فلسفه شاگرد مرحوم آقابزرگ شهیدی (بن‌السید ذبیح‌الله مشهدی) معروف به آقابزرگ حکیم (درگذشته‌ی ۱۳۵۵ق) و در فقه و اصول شاگرد مرحوم آقا میرزا محمدآقازاده (فرزند آخوند ملا محمدکاظم خراسانی)، (۱۲۵۶-۱۳۱۶ش) و حاج‌آقا حسین قمی بود و پس از تکمیل مراحل علمی و اخذ درجه‌ی اجتهاد در ۱۳۴۵ق / ۱۳۰۵ش از مشهد به اصفهان رفت. در آن‌جا از محضر مرحوم شیخ محمد



استاد محمود شهابی خراسانی

رقیبم / گرچه پژمردش بهار روی و رُستش موی، لیکن / هم‌چنان من در هوایش با نوای عندلیم.

آن غزل را در آن کتاب جستیم؛ آن گاه به ذکر خاطرات خود پرداختند و فرمودند که مرحوم ادیب، شاگردی زیاروی و ترک‌تبار داشت که محبوب او بود به نام میرزاحیب و استاد به او تعلق خاطر بسیار داشت و این شعر را برای او ساخت؛ یا در جای دیگر:

کس ز نیاز من و ناز «حبيب»

در همه آفاق خیردار نیست

۲- نیز به یاد دارم که استاد شهابی، شبی به مسجد پدرم در تهرانپارس آمده بود که از حسن اتفاق من هم آن شب به هنگام نماز جماعت به مسجد رفته بودم. پدرم به اصرار تمام می‌خواست مرحوم استاد شهابی را جلو بیندازد که مردم پشت سر او نماز بخوانند و شهابی پذیرفت و به رسم معهود به پدرم اقتدا کرد. پس از نماز، گردهم نشستیم و مرحوم شهابی گفت که در زمان طلبگی‌اش در مشهد، حاج شیخ عباس قمی صاحب **مفاتیح** مدتی در آن شهر پیش‌نمازی می‌کرد، اما یک‌مرتبه آن را ترک کرد. گفتند: چرا؟ حاج شیخ عباس قمی گفت: دیشب پیش‌نمازی می‌کردم، کسی از پشت سر داد زد که: ان‌الله مع الصابرين، در حال نماز به ذهنم رسید که ماشاءالله جمعیت زیادی برای نماز پشت سر من می‌آید. دیدم این با خلوص نیت مغایر است، دیگر پیش‌نمازی نخواهم کرد.

۱- گروه ادیان و مذاهب به ریاست استاد دکتر علی‌اکبر فیاض، ۲- گروه زبان و ادبیات عرب به ریاست استاد سید محمدباقر سبزواری، ۳- گروه عرفان و سیر آن در ادبیات فارسی به ریاست استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ۴- گروه علوم قرآنی به ریاست استاد سیدمحمد مشکوة، ۵- گروه فرهنگ و تمدن اسلامی به ریاست استاد دکتر سید فخرالدین شادمان، ۶- گروه فقه و اصول به ریاست استاد محمود شهابی، ۷- گروه فلسفه و حکمت اسلامی به ریاست استاد حسین‌علی راشد.

۳- خاطرات من از استاد شهابی

۱- به سال ۱۳۴۶ هجری شمسی که این بنده، دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بودم، ظاهراً ایام تعطیل تابستان بود. اکثر دانشجویان یا به ولایات خود برگشته بودند یا تابستان‌ها به کاری مشغول بودند تا درآمدی کسب کنند. لذا تابستان‌ها، بهار مطالعه و کتاب‌خوانی و کتاب‌خانه‌رفتن من بود که پدر و مادرم مقیم تهران بودند و غم مسکن و نان و آب نداشتم. **دیوان** ادیب نیشابوری (وفات ۱۳۰۴ش / ۱۳۴۴ق) را از کتاب‌خانه‌ی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران (که از بهترین کتاب‌خانه‌های ایران بود و علی‌اکبر دهخدا و دیگر قدما از آن مستفید شده‌اند و حتا در همان دوره‌ی دانشجویی ما شادروان محمدتقی دانش‌پژوه از فضلا و کتاب‌شناسان درجه‌ی اول کشور، معاون آن کتاب‌خانه بود) به امانت گرفته بودم. در راهرو طبقه‌ی دوم دانشکده تنها، بر صندلی تکی تکیه داده بودم و **دیوان** ادیب را مطالعه می‌کردم. تصادفاً استاد شهابی خراسانی با همان لباده‌ی معمول و محاسن مقبول از آن‌جا عبور کردند. چون به من رسیدند، پرسیدند: امین! چه کتابی‌ست؟ عرض کردم: **دیوان** استاد شما مرحوم ادیب نیشابوری‌ست، فرمودند:

یا حبیب‌الوصل! یا من حبه نفلی و فرضی / ای به‌نام تو، همه عنوان تشبیب و نسیمم. غزلی به این مطلع در این دیوان هست؟ می‌نیارد دید دل آئینه در دست حبیبم / تا مبدا صورت خود ببند و گردد

۱- گروه ادیان و مذاهب به ریاست استاد دکتر علی‌اکبر فیاض، ۲- گروه زبان و ادبیات عرب به ریاست استاد سید محمدباقر سبزواری، ۳- گروه عرفان و سیر آن در ادبیات فارسی به ریاست استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ۴- گروه علوم قرآنی به ریاست استاد سیدمحمد مشکوة، ۵- گروه فرهنگ و تمدن اسلامی به ریاست استاد دکتر سید فخرالدین شادمان، ۶- گروه فقه و اصول به ریاست استاد محمود شهابی، ۷- گروه فلسفه و حکمت اسلامی به ریاست استاد حسین‌علی راشد.

استاد شهابی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ به مدت سی سال در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران تدریس کرد و سرانجام آن بزرگوار که در مرویات و عقلیات مجتهد مسلم بود، پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر اثر سوء‌مدیریت دست‌اندرکاران، در سال‌های پایانی عمر، مدت‌ها در انگلستان و سویس سرگردان بود و عاقبت در سحرگاه روز چهارم مرداد ۱۳۶۵ در فرانسه بدرد حیات گفت و همان‌جا (در گورستان تیه پاریس) به خاک سپرده شد.

۲- تالیفات استاد شهابی

آثار تالیفی و تحقیقی استاد شهابی، گذشته از کتاب مشهور **ادوار فقه**، عبارتند از: ۱- **تقریرات اصول**، ۲- **قواعد فقه**، ۳- **تعلیقات بر شرایع الاسلام**، ۴- **دو رساله**، ۵- **سیر و تحول اصول فقه**، ۶- **رساله‌ی بود و نمود**، ۷- **منطق**، ۸- **ترجمه‌ی عظمت محمد (ص)**، کتابی از محمد احمد جاد المولی (ترجمه‌ی مبدا و معاد)، ۹- **تصحیح کتاب التنبیه و الاشارات بوعلی‌سینا**، ۱۰- مقدمه بر **روان‌شناسی شیخ‌الرئیس**، ۱۱- ترجمه‌ی **المبدأ و المعاد**، ۱۲- **فروغ ایمان**، ۱۳- **شیعه** (فصلی از کتاب **The Straight Path Islam** که از فارسی به انگلیسی ترجمه شده و در برخی دانشگاه‌های امریکا تدریس می‌شد). این کتاب به چند زبان دیگر نیز ترجمه شده است: **الاسلام و الشیعه فی اسها تاریخی و کیانها الاعتقادی**، ۱۴- **ظل الممدود فی مباحث الوجود** (به زبان عربی)، ۱۵- **شذرات**، ۱۶- **شرح الفواد**

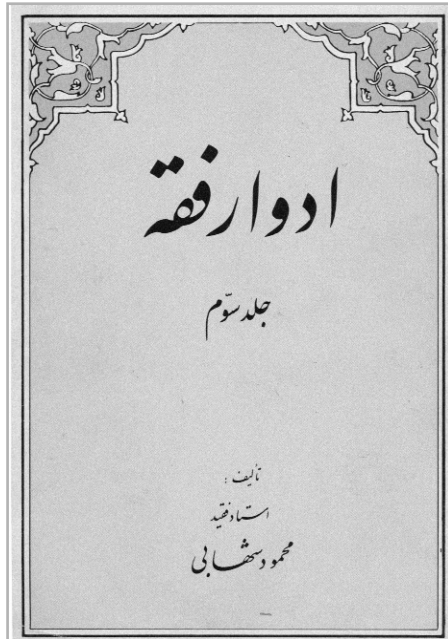
۳- نیز از استاد شنیدیم که از استادان خود، از شیخ مرتضی انصاری نقل می‌کرد که به شاگردان خود توصیه کرده بود که ای جماعت متفقه! فقه را چه برای خدا و چه برای دنیا فراگیرید و مباحثه کنید و درس بدهید. پیش‌نمازی و امامت جماعت را فقط برای رضای خدا - اما نه برای دنیا - برعهده گیرید. اما قضا و فتیاء را چه برای دنیا و چه حتا برای خدا عهده‌دار نشوید که این مسندیست که علی فرمود: جلست مجلساً لا یجلسه الا النبی او الوصی او الشقی.

۴- سرهنگی از افسران شهربانی که دانشجوی حقوق بود، در امتحانات شفاهی، از ترس دچار حصر شده بود و زبانش بند آمده بود. استاد به او گفت: جناب سرهنگ! ما شب‌ها به اطمینان شماها خوابمان می‌برد، اگر شما از من استاد یک لاقبا بترسید، در برابر دزدان مسلح چه خواهید کرد؟

۴- محمود شهبابی و بدیع‌الزمان فروزانفر

استاد شهبابی به حق خود را از کسانی مانند استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که به شهرت بیش‌تر دست یافته بودند، اعلم می‌دانست و من به یاد دارم که روزی در مباحث عرفانی به نوشته‌های مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر استناد کردم و استاد شهبابی به من فرمود: خود او این حرف‌ها را از من می‌پرسد، حالا شما نزد من به قول او استناد می‌کنید؟

در این‌جا شاید بی‌مناسبت نباشد که به استطراد از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر بیش‌تر سخن بگویم که در عالم علم و ادب، بسیار عالی‌مقام ولی از جهت رفتار اجتماعی، اخلاق و سیاست ناشایسته بود. روابط فروزانفر با استاد جلال‌همایی بسیار تیره بود. فروزانفر، جامعیت‌همایی، نهاد پاک و اخلاق خوش او را نداشت، اما قدرت حافظه، مهارت‌های اجتماعی، و ظاهرسازی‌اش به مراتب بیش‌تر بود. به همین دلیل، همایی مکرر می‌گفت: آقا! علم را با حافظه اشتباه نگیرید. داستان معارضه‌ی آن دو از بحث ما خارج است. اما هم‌استانی بودن و



هم‌شاگردی بودن بدیع‌الزمان فروزانفر با محمود شهبابی و آگاهی این هر دو از سوابق علمی یک‌دیگر تقابلی میان آن‌ها را آشکارتر می‌کرد. چرا که بدیع‌الزمان فروزانفر پس از تکمیل ادبیت و عربیت، حتا سطوح معقول و منقول را هم بدرسه به تمام و کمال نزد استاد نخوانده بود، اما استاد محمود شهبابی هم در سمعیات و هم در عقلیات مجتهد مسلّم بود.

۵- شعر و شاعری استاد شهبابی
استاد شهبابی برادر ارشد مرحوم دکتر علی‌اکبر شهبابی بود که او هم در همان سال‌ها در دانشکده‌ی حقوق، صرف و نحو تدریس می‌کرد و دانشجویان او را «اکبر مشککی» می‌گفتند. این هر دو استاد، فرزندان شهاب شاعر تربیتی (از مردم تربت حیدریه) بودند. استاد محمود شهبابی، خود نیز طبع شعر داشت و «استاد» تخلص می‌کرد. برای نمونه، در مقطع غزلی گفته است: عشق از اعجاز کند زنده یقین عظم رمیم / جاودان زنده چو «استاد» ز اعجاز شدیم.^۲

اینک نمونه‌ی از نظم او:

در اسرار الوحید است که ابوسعید
ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰ق) در آخرین مجلس
خویش بدین عبارت، سخن پایانی زندگانی
خود را بر زبان رانده است:

«و بدانید که ما رقتیم و چهار چیز به شما میراث بگذاشتیم: رفت و روی؛ شست‌وشوی؛ جست‌وجوی؛ گفت‌وگوی. تا شما بر این چهار باشید، آب جوی شما روان و زراعت دین شما تازه بود و تماشاگاه خلقان باشد و جهد کنید تا از این چهار اصل، چیزی از شما فوت نشود.

آخر عهد است، چیزی نماند و آن‌چه مانده بود، نیز رفت. این کار بر ما ختم شد و ما را هزار ماه تمام شد. ورای هزار، شمار نیست. انا لله و انا الیه راجعون».

استاد شهبابی این گفته‌های پیر میهنه را در قالب شعر چنین به نظم درآورده است:

آخرین پند بوسعید مهین
با مریدان خویش بوده چنین
ما برفتیم و ارث می‌بنهیم
نی که مال و عقال و آب و زمین
چار چیز است ارث ما به شما
کان گران‌تر بود ز درّ ثمین
رفت و رو هست و شست‌وشو پس از آن
جست‌وجو دان و گفت‌وگو به یقین
مر شما راست، تا بود این چار
عزت و احترام زیر نگیں
آب جوی شما همواره روان
سبز و تازه بود زراعت دین
پس بکوشید و فوت می‌نکنید
اصلی از این چهار اصل وزین
ختم این کار شد به عهده‌ی ما
و آن‌چه بُد مانده نیز رفته بین
عمر ما شد هزار ماه تمام
خود تو برگیر از این شماره سنین
نی شماری بود ورای هزار
چون هزار است آخرین و پسین
از خدا آمده به‌سوی خدا
باز گردیم، هان چه بهتر از این؟^۳
البته استاد شهبابی، شاعر به معنای دقیق
کلمه نبود و رندان دانشکده گاهی در مقام
طنز اشعاری به استاد دانشمند منسوب
می‌کردند که ورسیون یکی از آن‌ها در یاد
من مانده است:

علما جمله نجوم دین‌اند

انا بین‌العلما کالخورشید

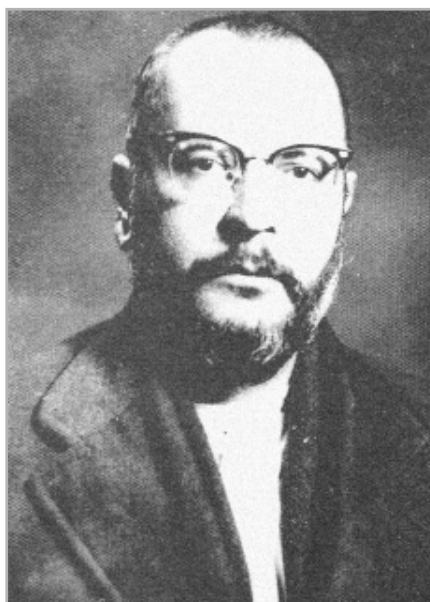
علما جمله تلامیذ من‌اند

بروید از خودشان بپرسید!

اینک این مقاله را با قصیده‌یی از استاد شهابی که طی آن در سال ۱۳۵۰ شرح کامل زندگانی خود را به تفصیل به نظم درآورده است، پایان می‌دهم:

خدایی را که بی‌مثل است و ثانی
 سپاس آرم سیاسی جاودانی
 پس از حمد وی و مدح پیمبر
 دهد «محمود» شرح زندگانی
 چنین گوید به فرزندان «شهابی»
 که از میهن به‌دورند از جوانی
 مرا دل خون بود زین زندگانی
 که بگذشته سراسر در ندانی
 به خردی گر که نادان بوده‌ام من
 بتر از خردی‌ام اکنون کلانی
 جوان بیند جهان را بی‌کرانه
 جوانی را نداند هم کرانی
 به‌خاطر ناورد روزی که بر سر
 کند اسپید مو را میهمانی
 به‌دل بر نگذراند روز پیری
 وز آن ناخوانده مهمان میزبانی
 دلش سرشار آرمان است و امید
 سرش پُرشور ز آمال و امانی
 جوان بودم گمان بردم که پیری
 برد از من همه جهل جوانی
 شده نادانی اکنون ژرف و افزون
 فزون، رنجم ز درد خوش‌گمانی!
 گران سرمایه عمرم رفته از کف
 نه با سودا به سودی یا زیانی
 بدم نادان ندانستم بهایش
 برفت از دست مفت و رایگانی
 دریغ از عمر بگذشته دریغا
 که نمانده از آن جز داستانی
 کنون بنیوش فرزند از پدر آن
 که ز احوالش تو ناآگه نمانی
 مرا گم‌گشته بد چون علم و حکمت
 به غربت رو نهادم در جوانی
 به‌هر شهری شدم جویای دانش
 بجستم هم ز دانایان نشانی
 به‌هر جا از دهان دانشی مرد
 گرفتم علم، نی از هر دهانی
 همه استاد و هر یک در همه فن
 چو مردی یک فن و کم مثل و ثانی
 ندیدم به ز روز کسب دانش
 زمانی، هم ز مدرّس به مکانی

نیاسودم دمی از سعی و کوشش
 نبد فکرم به خواب و آب و نانی
 بسی شب‌های طولانی نخفتم
 به روزی هم نکردم کامرانی
 در اندیشه فرو بودم شب و روز
 شدم شهره به فکر و نکته‌دانی
 شنیدم ساخته گفتار بزرگان
 بدیدم بس کتاب باستانی
 ز فرزانه کتب بسیار خواندم
 بخواندم نامه‌ها هم آسمانی
 برفتم راه «مشاء» و ز «اشراق»
 پذیرنده شدم روشن روانی
 در این ره رنج‌ها بردم که شد ز آن
 تنم فرسوده رنگم زعفرانی

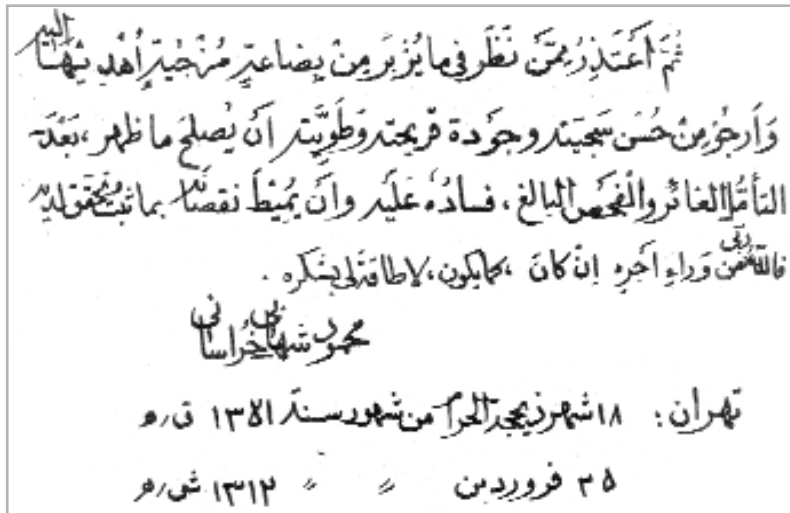


استاد محمود شهابی خراسانی

بدیدم هم علوم دین سراسر
 اصول و هم فروع و هم مبانی
 فزون از بیست، اندی بد مرا سال
 که بودم «مجتهد» در فقه دانی
 اجازاتی بداندم فقیهان
 فقیهانی عظیم‌القدر و شأنی
 نشستم سال‌ها بر کرسی درس
 نشسته پای آن عالی و دانی
 بیان کردم حقایق روشن و نغز
 نوشتم بس کتب روشن معانی
 «ادب» را هم ز «معقول» و ز «منقول»
 گره بگشودمی با خوش‌زبانی
 بسا ناگفته و بنهفته کان شد

پدید از خامه‌ام ز اندیشه‌رانی
 بود نزدیک پنجه (۵۰) نامه‌هایی
 که زین فانی بماند جاودانی
 به تازی و ذری تصنیف و تالیف
 چه خرد و چه کلان، گویم نشانی
 به منطق رهبری کردم خرد را
 نوشتم دوره‌های فقه دانی
 ز عرفان و اصول و فقه و حکمت
 بدیع و هم بیان و هم معانی
 ز تاریخ و ادب تفسیر و تحدیث
 بکردم حل مشکل گر بخوانی
 به توحید و نبوت هم امامت
 حجج آورده‌ام محکم مبانی
 غزل‌ها و قصاید نغز و پُرمغز
 چه خود گفتم چه گرداندم زبانی
 قصیده‌ی «برده» و «طغرای» فحل
 و یا «بستی» راد سیستانی
 هم آن «عینیّه» کان را ابن‌سینا
 برای «نفس» گفته با روانی
 چو آن «رائیه» ی بغدادی‌یی کش
 به‌نام و کار و کنیه بوده ثانی
 از این‌گونه قصاید قطعه‌ها نیز
 به‌نظم اندر نمودم ترجمانی
 سپاس حق که ز آن آثار برخی
 کنون گردیده مشهور جهانی
 هزاران کس ز من آموخت دانش
 بدون منت و هم رایگانی
 اگر در درس اشکالی کسی کرد
 بدادم پاسخش با مهربانی
 وگر آن را ندانستم، نکردم
 گزافه‌گویی و بیهوده‌رانی
 بگفتم آشکارا: «من ندانم
 ترا مانده‌ام در این ندانی»
 سخن کوتاه، ز پنجه ساله افزون
 نیاسودم ز آموزش زمانی
 بدم «استاد» آن روزی که نابود
 از آن نام و ز دانش‌گه نشانی
 به دانشگاه هم افزون ز چل سال
 بگفتم درس‌ها زین سان که خوانی
 «اشارات» و «شفا»، «اسفار» و هم فقه
 «قواعد» با «اصول» و با مبانی
 بشد عنوان مرا «استاد ممتاز»
 ز دانش‌گه به‌نام قدردانی
 به پایان هم، بدانستم که هیچم





از این آمد شد و داد و ستانی که گر باری هزاران بار افتاد سبک از جابه‌جایی از گرانی ز هر جایی به هر جا، جا گرفته از اول بوده بهتر جای ثانی: نگر گنبدیده آبی را که از پشت فرو افتاده آن جایی که دانی علق شد مضغه شد پس جان پذیرفت بدل شد چون به «لغم» و استخوانی نهان آن سیرها کرد و سرآمد به‌سر آمد در این عالم عیانی نه بینا بود و نی شنوا نه دانا نه بر گفتار و رفتارش توانی به نوزادی به نقص اندر چنین لیک تکامل را به ره بد بی‌تائی ز خردی تا کلانی و ز جوانی به پیری کرد سیر این جهانی دگرگونه نگر بین کاز «جمادی» بشد سوی «نیات» اندر نهانی وز آن‌جا شوق رازی حس و جنبش به «حیوانی» روان شد بی‌توانی خرد خواهان شد و وصل خرد خواست وز آن گمگشته‌اش جست او نشانی نشانش یافت او در منزلگه انس سوی انسان گرفتار پس روانی چو تا این‌جا همه بهتر شدش حال بهار آمد و را بعد از خزانگی از این پس همه یقین بهتر شود جا شک اندر این بود از بدگمانی ولی تا کی؟ کجا؟ چون باشد این ره؟ شد این نحو، آن معانی را بیانی: که رهرو گر رود شایسته ره را نیابد کج، نیاساید زمانی فرشته گردد و پرد به‌جایی که نبود وهم را آن‌جا توانی از آن هم بگذرد بجهد هم از جو شود باقی به حق از خویش فانی بگفتند این چنین پاکان آگه ولی درمانده من از ناتوانی ندیدم ناچشیدم پس چه دانم؟ چه باشد طعم حلوا تنتنانی؟ بلی چون رحمت حق واسع آمد پذیرم آن‌چه را گفتند و دانی

از آن اندیشه‌ها و آن نامه‌خوانی چه بودم؟ چیستم؟ خواهم شدن چون؟ ندانستم، ندانم جاودانی چرا آمدش شد بهره‌ی من؟ چرا آرامشم نبود زمانی؟ به ناخواه آمدن، رفتن به ناخواه! به ناچاری بُدن با ناکسانی! بسان کودکان سرگرم بودن به بازی با بجل یا گردکانی! و یا حیوان صفت بی‌فکر و غافل جز از خواب و خور و اشکم چرائی! و یا چون اشتر دیوانه و مست به لب آورده کف با کف‌پرانی! توانگر را به خاک افتادن از اسب! به خاک مستمندان خر دوانی! ستم‌کش را ستم‌کردن فراوان! ستم پذیرفتن از استمگرانی! به پای زورمندان سرنهادن! برای بی‌نوایان سرگرانی! چنان آمد شدن وین گونه بودن نبودن هم به فکر خود زمانی! نه امروز اندکی در فکر فردا نه اندیشه که عمری کرده فانی! تو آن را زندگانی گر که دانی! خردمندش نخواند زندگانی تو را این زندگی ارزنده گر هست به تو ارزانی آن هم رایگانی ولی یک مطلب این‌جا روشن آرم که آرد دل‌خوشی و شادمانی بود دانسته و روشن همانا

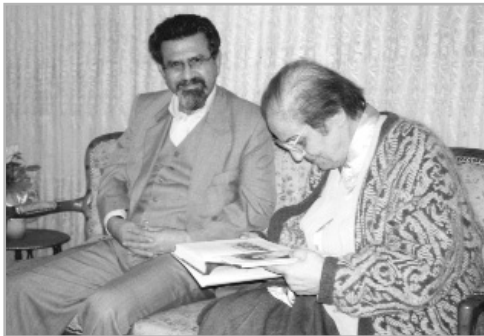
ز خود ناچیزم و نابود و فانی من و هم آن‌چه پندارم که دارم رود، آید چو مرگ ناگهانی ز خود نادار و نابودم به خود، پس بنای هستی‌ام را هست بانی به خود من نامدم و ز خود نیایم نباشم، گر نباشد فیض، آنی خدا را پس بدیدم هم ببینم عیان را نیست با یا دیده‌بانی نهان از چشم سر در دیده‌ی سر عیان‌تر هست او از هر عیانی زمین و آسمان را هست او «نور» وز او روشن بود هر جسم و جانی جهان و هرچه در آن، سایه از وی فروغ حق ندارد سایه‌بانی ولی بشناختن، دانم کمال است نه «دانستن» ز راه سایه‌دانی پیمبر با همه عرفان بگفتا: «ترا نشناختم چونان که آنی» «شناسم تا تو را، بغزا مرا علم» چنین گفت آن بزرگی آن چنانی چو موسی پس نگفتم: «رَبِّ اَرْنِي» که دانستم جواب «لَنْ تَرَانِي» چنین بوده چنین بگذشته عمرم بگفتم آن‌چه بوده تا تو دانی همه آن بوده‌ها افزایشم درد چنان دردی که درمانی ورا نی چنان دردی که می‌باید ببارد همی اشک از دو دیده ناودانی که نامد روشنم آغاز و فرجام

پا مرگ پا تچدن

زنده یاد ملک الشعراى بهار

آشفته و نژند چو من نیست
آن را که هیچ دختر و زن نیست
سنگ سیه چو درّ عدن نیست
مردی به شهرت و به سخن نیست
آن را که خلق و خوی حسن نیست
بایسته‌تر ز گور و کفن نیست
راهی جز این دو پیش وطن نیست
درمانش جز به تازه‌شدن نیست
فکر جوان به مغز کهن نیست
گر مُرد، جای سوک و حزن نیست
ویرانه را بها و ثمن نیست
بر من مجال شبهت و ظن نیست
مردی دلیر و نیزه‌فکن نیست
جز مفسدت به سر و علن نیست
یاری میان شوهر و زن نیست
یک خون پاک در همه تن نیست
جز بر خدایگان زمن نیست
یک تن جدا ز رنج و محن نیست
کاری جز انقلاب و فتن نیست
یک دم مجال داد زدن نیست
ایمن به دشت و کوه و دمن نیست
کز خون به رنگ لعل یمن نیست
گویی زبانشان به دهن نیست
غارت کنند و جای سخن نیست
کس را به کارشان سن و من نیست
آن کس که مرد حيله و فن نیست
امروز هند و چین و ختن نیست
کاین باغ جای زاغ و زغن نیست
این باغ و کاخ و سرو و سمن نیست
«امروز هیچ خلق چو من نیست»

مشهد - ۱۳۹۳ خورشیدی



فرزند زنده یاد
استاد ملک الشعراى بهار
در حال مطالعه‌ی
یادنامه‌ی زنده یاد
استاد سید علینقی امین

خداوندا کرم را دارم امید
که ز ابر رحمتت بر من فشانی
بپردازی دلم از مهر هر چیز
به‌سوی خود مرا بی‌خود کشانی
کنی روشن دلم از نور دانش
وزین نادانیم آسان رهانی
به‌نام حق دهم پایان سخن را
که آرد خوش‌دلی و آرام جانی
تو هم ای آن‌که روزی بشنوی آن
روان شادم کن از «سبع المثانی»
قوافی‌گر به‌جا نفتاد گاهی
نه شعر است این، که باشد زرّ کانی
هزار و سیصد و پنجاه شمسی
شد این ابیات ضبط و بایگانی^۴

۶- سخن پایانی

چنان گمان می‌کنم که مقاله‌ی حاضر،
مفصل‌ترین زیست‌نامه‌ی استادِ سنّادِ ما
زنده‌یاد استاد محمود شهابی خراسانی باشد.
نویسنده اول‌بار، درست چهل سال پیش
یعنی در ۱۳۴۵ که سال ورود ما به
دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران است،
به‌محضر این استاد و دیگر استادان آن عهد
از جمله استاد محمد سنگلجی، دکتر حسن
امامی، سیدمحمد مشکوة، دکتر محمدعلی
حکمت، دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر
محمدحسین علی‌آبادی، دکتر مصطفی
مصباح‌زاده، دکتر پاد، دکتر علی‌اصغر
مه‌دوی، دکتر علی‌اکبر شهابی، پروفیسور
منوچهر وارسته و... رسید.
اگر نگارش این‌گونه مقاله‌ها، اندکی از
حقوق آن استادان بر این بنده را ادا کند، جای
سپاس و شکر به درگاه خداوندی است.

منابع

- ۱- برای شرح حال استاد محمود شهابی، ر.ک.
افشار، ایرج، «محمود شهابی»، آینده، سال دوازدهم،
ش ۷ و ۸؛ مرسلوند، حسن، زندگی‌نامه‌ی رجال و
مشاهیر ایران، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۷۴، ج ۴،
صص ۱۳۵-۱۳۶.
- ۲- شهابی، محمود، زنده‌ی عشق، تهران، انتشارات و
آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- ۳- همان‌جا، ص ۱۶۱. ۴- همان‌جا، صص ۱۹۲-۱۹۹.